

«من بر من بی من عاشقم» عبهرالعاشقین  
روزبھان بقلی شیرازی

## موشکافی یک گفتار

### پیشگفتار

بررسی گفتار پیامبران، عرفای اشراقی و آن گروه از افرادی که تا نزدیکی مرگ جسمی رفته و بر حسب اتفاق بازگشته‌اند، ما را به شناخت تشابه نزدیک این سه گفتار می‌رساند. هدف ما بررسی این‌گونه گفتارهاست، بدون آن‌که در صحت یا سقم این بیانات به قضاوت بنشینیم. به عبارت دیگر، گفتار را حاصل فعل و انفعالات درونی خود فرد می‌دانیم. کلام، محور این بررسی است. میدان کار ما از منابع اسطوره‌ای تا فرضیات روانکاوی و تجربیات بازگشتگان از مرگ جسمی گسترش می‌یابد. از طرفی کلام، ابزار کار ماست. کلام روشنگر این تجربیات گوناگون است. تجربه‌ای که هر کس با زبان خود از آن سخن می‌گوید.

«من بر من بی من عاشقم»

من اول: من آگاه عاشق. من دوم: من کلی، من جامع، من یگانه، من داخل و من خارج است. به شرطی که از آن من سوم: من بیرون، برگردان من در آینه دیگران را برداریم. آیا منی که در اینجا موضوع عشق است، همان منی نیست که نجم کبری عارف قرن سیزدهم در کتاب «فوائد جمال...» از آن یاد می‌کند؟ «بدان که جان، شیطان، فرشته، واقعیتی خارج از تو نیستند تو خود اینانی. به همین روال، آسمان و زمین و جبروت خارج از تو نیستند، بهشت و جهنم و مرگ و زندگی نیز در تو اند، به وقتی که سفر عرفانی را به انجام رساندی به هنگامه خلوص به چنین آگاهی خواهی رسید. همین «من» محور شعر حلاج است: «من اویم که بر او عاشقم، و او بی که بر او عاشقم من است. دو روحیم در یک بدن. اگر مرا می‌بینی او را می‌بینی و اگر او را می‌بینی مرا می‌بینی.» بنگریم که تا چه پایه، عشق و یگانگی درهم آمیخته‌اند. بر محمل این عبارت: «من بر من بی من عاشقم» در وادی عرفان ایرانی سفر کنیم با این تلاش که جوابی بر این سه سوال بیابیم:

- جهان دیگر چیست و رد پای آن کدام است؟  
- حافظه انسانی تا کجا می‌رود و از «کی» را به خاطر دارد؟  
- ظهور کلام چه تأثیری بر ما گذاشته است؟  
مفاهیم «نور»، «عشق» و «انطرف من» پلهایی هستند تاریخی، میان عناصر اولیه اسطوره‌ای- مذهبی تا تجربه باقی مانده از آنان که تا نزدیکی مرگ جسمی رفته و بازگشته‌اند. «گفتار» در مبحث ما تنها وسیله‌ای است که امکان موشکافی را میسر می‌سازد. نشانه‌ای است از انعکاس واقعیت بر فرد، نه عاملی برای قضاوت.  
از یکطرف کشف مفهوم ناخودآگاه در من چون طرف دیگر من و از طرف دیگر، اهمیت کلمه و ساختار زبان چون پایه ناخودآگاه نشان‌دهنده آنست که کاربرد کلام، حادثه‌ای است که انسان را «انسان» کرده است. این حادثه، به ایجاد حافظه کلامی ما انجامید، احساسات ما را سمت و سو داد و به تولید «مفاهیم» تازه‌ای منجر شد که در «مرز» کلام جای دارند.

کلید بازیافته کلمه است. حافظه کلامی ما (به معنی به مفهوم کشاندن آنچه خارج از ماست، با استفاده از جای - گاه) از کلام استفاده می‌کند. و نیز ارتباط «من» با «من» از میانه «کلام» می‌گذرد. در حالت میانی، در مرز میان حالت حیوانی و کشف کلام چگونه گذشته است؟ چرا برای «ابراز بیان» همواره به چیز دیگری غیر از کلام نیاز داریم؟ برای مثال، موسیقی، رقص... چرا عرفای بزرگ همواره احساس کرده‌اند که قادر نیستند تجربیات اشراقی خود را به کلام بکشانند. این احساس، در گفتار آنان که از نزدیکی مرگ جسمی بازگشته‌اند نیز به گوش می‌رسد.

این پرسش‌ها ما را به یک نقطه محوری می‌رسانند. در زمانه میانی، در مرز اختراع کلام، در مرز حافظه کلامی و حافظه قبل از کلام، آیا «لایه‌ای» از حافظه انسانی مربوط به زمانه قبل از کشف یا اختراع کلام در ما باقی نمانده است؟ (شاید آنچه فروید در شمای نامه شماره ۵۳ خود از آن به نام «مادر»، «مادر ماقبل» یا «مادر همیشگی» یاد می‌کند). لایه‌ای که نه زمان می‌شناسد نه مکان. به عبارتی زمان همیشه است، «ازل و حال ابد» و مکان همه‌جاست. این «مکان» حافظه‌ای در همسایگی «کلام» است و «خدا»، جایی که همه چیز با «خدا- کلمه» ساخته شده است. نور مطلق، عشق مطلق و هم مرز با طرف دیگر من. (شکل اول - ضمیمه ۳).

آیا پیامبران و عرفا، به شکل ویژه‌ای به این مرز دوران میانی اختراع کلام نزدیک نشده‌اند؟ دسترسی دوباره بر حافظه‌ای که در ما می‌زید، گفته نجم کبری را به‌خاطر بیاوریم. «بدان که روان و شیطان و فرشته، واقعیاتی خارج از تو نیستند. تو خود آن‌هایی».

یا «آن الحق» حلاج. شرح: «باززیستی زمان اولیه تاریخی در «تاریخ‌نگاری روان» در یک مکان مشخص نمی‌گذرد، بلکه در فضای افسون مانند تخیل می‌گذرد، بین ازل و ابد.» (ضمیمه یک- ۲). ازل و ابد، در قبل و بعد زمان، به‌راحتی می‌توان قبول کرد که انسان در فضایی می‌زیسته است که زمان و مکان را از هم جدا نمی‌کرده است، به‌عبارت دیگر اختراع مفاهیم، «زمان» و «مکان» را به طول کشیده‌اند.

«همین‌که عاشق و معشوق با عشق متحد شدند. در اندرون این اتحاد می‌مانند اصوات، الوان، لذت، مکان و زمان محاط در حالت جذب می‌گردد.» (ضمیمه یک- ۳). «در واقع تقسیمات زمان و مکان و علیت در دید اسطوره‌ای هیچ دخلی به چگونگی شناخت امروزی علمی نداشته است. فکر اسطوره‌ای به جهانی اشاره می‌کند که تقسیمات زمان و مکان و علیت ویژه خود را دارد، اگر زمان قابل بازگشت و اگر مکان کیفیتی است که تابع حوادثی هستند که در آنجا اتفاق می‌افتند، علیت بیشتر هم‌زمانی حوادث اتفاق افتاده است تا رابطه علیت - به شکل سری علت و معلول.» (ضمیمه یک- ۲) به عبارت دیگر: «چون که روان تاریخ ویژه‌ای دارد، همیشه در حال است.» یکی از مشکلات امروزی ما، دستیابی به اثر مفاهیم «جای- گاه»، «جای، گاه و علیت، قبل در حین و پس از فاصله زمانی است که اختراع کلام صورت گرفته است. با این توجه که حافظه ما خارج از میدان عملکردش «کور» است، این نکته به ما اجازه می‌دهد تا مفهوم زمان بر اساس حافظه کلامی را از مفهوم زمان اولیه، زمان اسطوره‌ای یا زمان طبیعی (بیولوژیک) جدا کنیم.

هانری کربن، در کتاب «تخیل خلاق در عرفان ابن عربی» از زمان مادی ناپیوسته یاد می‌کند. «به هر نامی که آن را بنامیم، حوادثی که رابطه با «راهنمای فردی غایب» را مشخص می‌کنند، در زمان مادی رقم پذیر اتفاق نمی‌افتد. این حوادث را نمی‌توان با واحد زمانی مسلسل و یکنواختی که با گردش سیارات تنظیم شده‌اند اندازه گرفت، این حوادث در محدوده حوادث غیرقابل بازگشت پیوسته نمی‌گنجند. بی‌گمان این حوادث در «زمان» اتفاق می‌افتند. ولی زمان ویژه خودشان، این زمان مادی ناپیوسته با کیفیتی خالص که خطاتی قابل سنجش نیستند جز با واحد خودشان، واحدی که هر زمان با غلظت خود تغییر می‌کند. غلظتی که زمان را اندازه می‌گیرد، در حالی‌که گذشته در آینده حاضر است، در حالی‌که آینده در گذشته حاضر است. چون نتی از یک عبارت موسیقی که یکی پس از دیگری می‌آیند، ولی همگی در زمان حاضر تا بتوانند مشخصا این عبارت موسیقی را بسازند.» (ضمیمه یک- ۴).

مفهوم بهشت، آنجا که نه مفهوم زمان، نه مفهوم مکان وجود دارد، تقریبا در کلیه اسطوره‌های فرهنگی و مذهبی وجود دارد. در متون گوناگون بهشت مکانی است ازلی- ابدی محیطی با گل و سبزه، که مرغان در آن می‌خوانند. آیا این تصویری از فضای زندگی انسان قبل از اختراع کلمه نبوده است؟ - در این‌جاست که تصویر عدن، بهشت، ازل و ابد به هم می‌رسند. به‌عبارت دیگر نگرش دیگری از زمان دوره‌ای: بهشت انتها ابتدای عدن

مفهوم بهشت برای قوم سلت celts کلمه sid یا side است: قسمت آشکار جهان دیگر. می‌توان آنجا را در ورای اقیانوس در جزایر جا داد. Sid نشان‌دهنده صلح و همه «همیشه حاضر» در sidh جای دارند که طبیعتا در ورای زمان و مکان جای دارد (ضمیمه یک- ۵). چنین مفهوم جهان دیگر، که در آن «زمان و مکان» دیگرند، در ماست، به‌شکلی که قوه درک انسانی آن‌ها را نمی‌شناسند. این سوال پیش می‌آید که چگونه این مفاهیم در ما حضور یافته‌اند. در فرهنگ زرتشتی، این تصویر «جهان

دیگر» در کتاب اوستا خود را چنین نشان می‌دهد: «این بزرگداشت برای زمین است که فرشته‌ای است» (ضمیمه یک- ۱). یکی از مورخان فرهنگ زرتشتی به شکل طبیعی این فکر را باز می‌سازد: «زمین فرشته‌ای است، فرشته‌ای چنان واقعی، چون گلی» (ضمیمه یک- ۱). هانری کربن حضور فرشته زمین را چنین تعبیر می‌کند: «جریان درک فرشته زمین در تخیل، همچون «غیرواقع» نشان دهنده آنست که چنین برداشتی از زمین به ساختار «روان- روحی» مربوط می‌شود». (ضمیمه یک- ۴) با نگرش روانکاوانه آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که چنین تداعی معانی، مفاهیم، فرشته، زمین، زن، مادر، وطن، بهشت، عدن تولد و حیات را به هم می‌آمیزد؟ با این وجود، به‌کارگیری مفهوم ساختار حافظه به‌نظر مناسب‌تر از مفهوم ساختار روان- روحی است. ساختار حافظه به ما امکان می‌دهد که شناخت آن را بازسازی کرده و ارزش‌گذاری کنیم.

جایی که هانری کربن در مورد «عمق پنهان روان» سخن می‌گوید، آیا تعبیری از ساختار حافظه نیست: «دیداری با زمین نه چون مجموعه اثرات مادی، بلکه در شخص فرشته‌اش، حادثه‌ای است «روانی» که نمی‌تواند نه در جهان مجرد غیرفردی اتفاق بیفتد، نه در عرصه داده‌های حسی. می‌بایست که زمین نه به‌وسیله حواس بلکه با تصویری ابتدایی، درک شود. و به این دلیل که این تصویر خطوط طرحی فردی دارد چون نشانه‌ای از تصویری از خود که روان در عمق نهایی دارد جلوه‌گر می‌شود». (ضمیمه یک- ۴)

این عمق نهانی اگر در حافظه ما نیست پس در کجاست؟ این‌جا در کناره قوه درک و قوه حواس ماست، نمی‌تواند با کلمه ابراز وجود کند. اثرات برجای مانده از این نه‌جا - نه‌گاه، خلاصه نه جایگاه «عدن- زمین آسمانی- بهشت» از ورای دو مفهوم دیگر عشق و نور، از زمان اسطوره‌ای تا امروز خود را جلوه‌گر می‌سازند.

نور در مقابل تاریکی است، در حالیکه مبنای درک ما بر اساس «تقابل» کار می‌کند. عشق حالت جذبه است در عدن- زمین، حال، ابد و ازل. هانری کربن می‌گوید: «نگرش مزدایی، مجموعه قابل تفکر را میان ارتفاعی بی‌نهایت از نور که اهورامزدا، خداوند عقل برای همیشه در آن می‌زید و تاریکی، قدرت منفی مرگ و پاشیدگی، اهرمن، تقسیم می‌کند». (ضمیمه یک- ۲). چنین احساس جذبه و خوشی، عشق به معشوق، به اتحاد می‌انجامد. عبارت روزبهان «من بر من بی من عاشقم» را به یاد بیاوریم. خوشی وقت، با نور جلوه‌گر می‌شود بدون مفهوم زمان. آن‌طور که ابن عربی می‌گوید: «عشق آسمانی روح بی بدن است، عشق زمینی بدنی است بی روح، عشق ربانی، جسم و روح را داراست». (ضمیمه یک- ۲).

تاریکی در عرفان تغییر پایه می‌دهد: نجم کبری می‌گوید: «... در حالی‌که این پرده در خارج از آن‌ها نیست، جزوی از آن‌هاست، این پرده تاریکی وجود اولیه آن‌هاست.»

در انجیل یوحنا، چهار مفهوم نور، عشق، کلمه و اتحاد در مسیح متمرکزند: تا زمانی که من در جهان هستم، نور این جهانم/ من و پدر یکی هستیم/ مسیح با آن‌ها دوباره سخن می‌گوید، من نور جهانم/ کسی که مرا پیروی کند در تاریکی گام بر نمی‌دارد، بلکه به نور زندگی دست می‌یابد.

در مقابل این سوال که چگونه و از چه زمان دو مفهوم زمان و مکان را از هم جدا کرده‌ایم، هانری کربن می‌گوید: «جهت‌یابی در زمان شیوه‌های گوناگونی که انسان حضورش را در زمین نشان می‌دهد، و پیوستگی این حضور در چیزی به‌نام تاریخ و سوال این‌جاست که بدانیم آیا این مطلب معنی دارد؟... در حالی‌که یکی از نیروهای محرکه ادبیات عرفان ایرانی، دستیابی به شرق است. شرقی که خوب می‌دانیم که نه در نقشه جغرافیایی جای گرفته است نه جای دیگر است. شرقی است که در هیچ کدام از هفت کشور فرار ندارد». (ضمیمه یک- ۶) «جهت‌یابی یکی از پدیده‌های اولیه حضور ما در جهان است. حضور انسان، جای‌سازی جهان در بیرون خود است، و چنین پدیده‌ای نیازمند رابطه است با جهانش، حتی چنین رابطه با روش حضورش در جهان مشخص می‌شود. چهار جهت اصلی، شرق و غرب، شمال و جنوب چیزهایی نیستند که این حضور به سمت شناختن آن‌ها برود، بلکه جهت‌هایی هستند که نشان‌دهنده سمت و سو و آشنایی با جهانش می‌باشد. داشتن این جهت‌ها، به معنی هدایت خودست در این جهان». (ضمیمه یک- ۶) هانری کربن نقش حافظه انسانی را در اختراع زمان و مکان نشان می‌دهد و توضیح می‌دهد که از کدام حافظه سخن می‌گوید و سازماندهی، نقشه این شبکه از شام اولیه که از حافظه انسان خارج است نقطه یگانه‌ای است: «نقطه جهت‌یابی، شمال آسمانی، ستاره قطبی جایی که روشهای گوناگون درک این بعد عمودی

وجود ندارد، چنان بیگانه که مکان را اصلاح می‌کند، ولی در زمان» (ضمیمه یک- ۶) مفهوم قطب را بشکافیم، مفهومی که در عین حال اصل پیدایش انسان را در زمان (گذشته‌اش) و پیدایش انسان در مکان (از کجا آمده است و به کجا می‌رود) را در خود جمع می‌کند: «سرزمین هشتم را می‌سازد... این شرق عرفانی غایب، امکان ابتدا و اصل بازگشت، موضوع جستجوی همیشه قطب آسمانی است». (ضمیمه یک- ۶).

ایسلندی‌ها در فرهنگ خود تعبیری نزدیک به این موضوع دارند: جهت‌یابی یا جستجوی شرق، در مفاهیم شمالی نزدیک به مفاهیم جشن‌ها یا تقویم عمومی استوار است، برای شمال و پایین و جنوب و بالا یک کلمه به‌کار می‌برند. شمال در چپ است و جنوب در راست. خورشید که از شرق به غرب می‌رود و در تمام روز در جنوب می‌ماند. نیمه روشن جهان، جانداران و خداوندان نور است، نیمه ویژه، مردگان، و خدایان رازها تاریکی است. (ضمیمه یک- ۲)

پایه ساختار حافظه ما در کلمات‌اند، کلمات به ما امکان گسترش مفاهیم، ایجاد رابطه بین این مفاهیم و به‌همین شکل پیدایش هوش را داده‌اند.

سفر روحانی زرتشت در «اران وگ» به نگرش مزدایی منجر می‌شود، - پیامبر اسلام، مسافرت معراج خود را چنین تعبیر می‌کند. «خدای خود را در زیباترین صورت‌ها دیدم». عرفا تجربیات مسافرت خود را به‌سمت بالا بیان می‌کنند. به‌عنوان مثال، ملا صدرا شیراز: قرن ۱۷ میلادی، در کتاب «دخول در غیب» سفر خود را چنین بیان می‌کند: «هنگامی که به این حالت و جدایی از جهان رسیدم، در طول یک زمان طولانی پس از آن‌که به مدت طولانی در اثر تلاش‌های روحانی و مفصل درون من، روانم، قلبم از آتش‌های اعلا آتش گرفت. در اینجا بر روان من انوار ملکوت تابید. تمام رازهای غیب که قبلاً می‌دانستم ولی از طریق استدلال منطقی، به‌یکباره درک یپکارچه و دیدار مستقیم آن‌ها را داشتم. (ضمیمه یک- ۲) نجم کبری می‌گوید: «در خلوت بودم، به بالا برده شدم، در مقابلم خورشید طلوع می‌کرد. مرا به درون خورشید بردند... در شب‌های طویل آسمان را مشاهده کردم تا این‌که او را در پایین خود و در بالای خود دیدم. زمین را در طول شب‌ها مشاهده کردم و می‌گشتم تا این را آن‌طور که هست کشف کنم، تا این‌که او خود را در درختی از نور مضمحل کرد.» (ضمیمه یک- ۶) حالت دیگری از مسافرت شهودی آنان که تا نزدیکی مرگ رفته‌اند و بازگشته‌اند، توسط دکتر «مودی» در ۱۹۵۵ توضیح داده شد و از آن تاریخ موضوع تحقیق بسیاری است. این پدیده به وضوح در کتاب «بررسی بر حضور فرشته‌های محافظ» خلاصه شده است.

1- فرد همیشه می‌گوید که آنچه دیده است قابل بیان از طریق کلمات نیستند.

2- فرد می‌شنود که می‌گویند که مرده است. همه‌چیز به نظرش عجیب می‌آید، خود را مرده احساس می‌کند.

3- فرد هیچ دردی احساس نمی‌کند خود را کاملاً آرام و در آرامش احساس می‌کند.

4- فرد از بدنش خارج می‌شود و آنچه در پیرامونش می‌گذرد می‌بیند.

5- فرد به داخل یک «تونل» کشیده می‌شود.

6- فرد، نور درخشانی را می‌بیند.

7- فرد به نوعی مرز برخورد می‌کند.

برای درک بهتر عبارات فردی که این تجربه را انجام داده است با هم این مطلب را بخوانیم: «پر از دانش خدا شدم و در این زمینه ارزشمند وجودش با او یکی بودم. توجهم به سمت بالا کشیده می‌شد، جایی که در بزرگی باز بود که به در دایره‌ای دیگری باز می‌شد. نوری سپید می‌تابید و در تاریکی می‌دمید... زیباترین نوری بود که دیده بودم. به‌نظرم می‌آمد که بسیار تند می‌رفتم ولی همه‌چیز خارج از زمان بود... آن‌جا در پیش من، حضور زنده نور بود. در درون، احساس هوش، عقل، درک، عشق و حقیقت داشتم». مقایسه این سخنان که توسط پیامبران، عرفا، آنان که تجربه نزدیک به مرگ را امتحان کرده‌اند، گفته شده‌اند، کافی است تا به یکسانی آنان پی ببریم. در حالی‌که تجربه نزدیک به مرگ تنها به‌سوی افرادی می‌رود که از نظر پزشکی مرده اعلام شده‌اند، تجربه رویت (شهودی) عرفا به اراده و اجرای یک روش مستقیم یا غیرمستقیم نیاز دارد. بی‌آن‌که صحت یا میزان عملی بودن این روش را تأیید کنیم، یکی از نادره مقالاتی را نقل می‌کنیم که در عین حال از یک روش و امتحان صحت به کارگیری و نتیجه این روش سخن می‌گوید: «روش ما، روش کیمیا است و آن عبارتست از رهاسازی عضو نادر

(لطیفه) نورانی است که در زیر کوه‌ها زندانی است... ممکن است که تو، خود را ببینی، در عمق یک چاه، چاهی که از یک حرکت نزولی بالا به پایین متأثر است. (و در واقع این تویی که صعود می‌کنی)... حالات درونی تو که متأثر از این خروج است، شامل مشاهده صحراها، شهرها، کشورهای است که از بالا به سمت تو می‌آیند و سپس در پایین تو پنهان می‌شود... همانند آن‌که تو قایقی را ببینی که در موج دریا پیدا و پنهان می‌شود... با چشمانت آن‌چه که تا کنون با قدرت درکت دریافت کرده بودی مشاهده می‌کنی... (ضمیمه یک- ۶) یافتن عوامل مشترک بین سه نوع «سفر» چندان مشکل نیست، حالت پیامبرانه (زرتشت، بودا، محمد، مسیح) حالت شهودی عرفانی (در مکاتب گوناگون، یهودی، مسیحی، اسلامی و ایرانی) و تجربه نزدیک به مرگ کسانی که از مرگ فیزیکی بازگشته‌اند. این عوامل مشترک عبارتند از نور، حالت جذب و خوشی، عشق و احساس خلاء زمان و مکان. در تمام حالات، فرد دچار مشکل تشریح و بیان حالت خود است از طریق کلمات و راهی ندارد جز بیان حالت خود به وسیله کلماتی که می‌شناسد.

حالت این مسافران را در جهانی که نه از جهان حساس (که مستقیماً به وسیله حواس ما قابل شناخت است) و نه در جهان مفاهیم (که از طریق کلمات شناخته شده است بلکه در جهان خیالی در حالت تجربه نزدیک به مرگ در دسترس همگان است) بدون توجه به جنسیت، سن، فرهنگ، باورهای مذهبی، تاریخ وقوع). این مسافرت می‌تواند ارادی باشد چنان‌که سهروردی می‌گوید:

«قرآن را به شیوه‌ای بخوان که گویی تنها برای تو نوشته شده است».

و مولوی می‌گوید:  
من گنگ خواب دیده و مردم تمام کر  
من عاجزم ز گفتن و مردم شنیدنش  
این مسافرتی است خارج از زمان، خارج از مکان، خارج از کلام، خارج از احساس و دور از مفهوم.

فعل، کلمه logos جنبه‌های گوناگونی دارند.  
- وسیله ارتباطی من است با دیگری.  
- پایه ساختار حافظه ما است که به ما امکان می‌دهد تا «ناخودآگاهی» داشته باشیم.

- وسیله شناسایی ما است.  
- به ما امکان داده است تا به مفهوم «قطب» و جداسازی آن به دو مفهوم زمان و مکان دست یابیم.  
در یک کلمه همه چیز است.

«در ابتدا کلمه بود. و کلمه با خدا بود و کلمه خدا بود/ در حقیقت با شما گفتم، کسی که کلام مرا نگه دارد، هرگز نخواهد مرد/ مسیح به دوازده تن گفت:

آیا شما نیز نمی‌خواهید بروید، سیمون پیر پاسخش داد: خداوند، (ارباب یا آقا) کجا برویم! تو کلام زندگی جاویدی... انجیل یوحنا.  
چنین است که چیزها خلق شده‌اند، چرا که آن‌ها را می‌نامیم، شروع، ابتدا، لحظه‌ای است که بر حضور کلمه واقف شده‌ایم و «خدا- کلمه» حضور داشته است. این «خدا- کلمه» هم در ماست هم در خارج از ماست، در ماست و در عین حال عامل ارتباط. همیشه این‌جاست چرا که با حضورش کلمه «زمان» وجود دارد. این «کلمه- زبان» است که ما را انسان ساخته است. همچون جای‌گیری کلمه «هو» در تصوف به جای خدا.

داوود قیصری: مفسر معروف «فصوص» ابن عربی می‌گوید: «هر موجود این جهان نشانه‌ای از نام جاویدان است و از آن‌جا که هر نام جاویدان جوهری را می‌داند که همه نام‌ها را در خود جمع می‌کند، این نام نیز باید همه نام‌ها را دربر داشته باشد.

همان‌طور که مخلوق در میان خلاق، حالتی است که از آن طریق مجموعه نام‌ها را خواهد دانست. اگر این‌طور بنگریم، جهان‌ها بی‌پایانند... (ضمیمه یک- ۲) آیا به‌همین دلیل نیست که می‌گوییم خدا روحش را (که همان کلمه است) در انسان گذاشته است.

بدون حافظه کلمات، کلمه نمی‌توانست وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، «کلام- منطوق- خدا» ظرفیت به‌خاطر سپاری کلمه است. قبل از حضور کلمه که بودیم؟ حافظه دیگری در ما فعال بوده است و هنوز از طریق تصویر و نشانه فعال است. آیا لایه عمیق دیگری از حافظه در رابطه مستقیم با عوامل فیزیکی در مغز وجود دارد؟ حضور این لایه در ورای حافظه کلمه، شاید از طریق تحلیل سخنان آنان که از سفر شهودی آمده‌اند مقدور باشد.

روان قسمت غایب وجود ما، رابطه‌ای مستقیم با این حافظه ورای کلمه «حوک» دارد. (برای راحتی کار از این به بعد در این مقاله حافظه ورای کلمه را با حوک مشخص می‌سازیم) ذکر چون روش روحانی کارکرد اساسی را دارد. نیروی روحانی پراکنده شده از طریق ذکر خروج از

چاه را اجازه می‌دهد گاه در واقع با تکرار یک کلمه، اثر کلمه پاک می‌شود، پرده بالا خواهد رفت و به دنیای دیگر دست خواهیم یافت. در عرفان مفهوم «لطیفه» همان حوک است! «...نه در جهان قابل درک به وسیله حواس خارجی نه در تخیل می‌گذرد بلکه در جهان خیالی، جهان خیالی که چون عضو هماهنگ در مخلوق انسانی لطیفه را دارد.» (ضمیمه یک- ۶).

به عبارتی، درک ما از جهان قبل از اختراع کلمه نمی‌تواند از طریق کلمات بیان شود. «اتحاد دوگانه‌ای که از تقسیم‌بندی زبان انسانی خارج می‌شود» (ضمیمه یک- ۶). جهانی دیگر، حافظه‌ای دیگر و زبانی دیگر وجود دارد.

«سخن گفتن ترجمه از زبان فرشتگان به زبان انسانی است» همه معماری غریب از این مرز می‌گذرد، این موضوع به وسیله ملاصدرا چنین بیان شده است:

«بدان که یک جوهر سه وضعیت وجودی دارد، به شکلی که بعضی حضور قوی‌تر و فشرده‌تری دارند. سپس جهان دیگری وجود دارد. حد فاصل بین دو جهان قبلی، جهانی که روان خلق و بر پا کرده است چرا که تصویر خالق است. چه در جوهر چه در نشانه‌ها و چه در رفتارش.» (ضمیمه یک- ۲) اگر خالق «کلام» است، روان حافظه و رای کلام است. نجم کبری این اختلاف مکان را نشان می‌دهد. «موجود جاویدان مکان‌های گوناگونی برای حلول خود دارد، اماکن موجود نشانه‌هایی هستند که آن‌ها را از طریق تجربه عرفانی خود تمیز خواهی داد، چرا که وقتی که تو به این یا آن مکان می‌پردازی، تو بی‌اراده نام این یا آن مکان را بر زبان می‌آوری...» (ضمیمه یک- ۶) به این رابطه تنگاتنگ میان نام، کلمه و مکان توجه کنیم. تنها عاملی که به ساختن حافظه‌ای و رای کلمه امکان می‌دهد، از راه دوگانگی «حضور و غیبت» می‌گذرد.

عنصر دیگر بیان، موسیقی یکی از نشانه‌های زمینی جهان دیگر است: «پرنده‌گان همگی موسیقی جاویدانی را می‌خوانند و هنگامی که افراد sid به هیبت انسانی در می‌آیند، آنان نیز استاد این هنر مشکل خواهند شد.» (ضمیمه یک- ۱۱).

خدا را در خود داشتن، با خود داشتن یا خدا بودن، موضوع‌هایی هستند که اکثر مورد بحث قرار گرفته‌اند. «گفته‌ام که خدا هستید» انجیل یوحنا.

«چرا که خدا نمی‌تواند غیر خود را ببیند، نه به وسیله غیرخود مشاهده شود» (ضمیمه یک- ۶) واضح است که نمی‌توانیم درون دیگری غیر از درون خود را ببینیم، این اتحاد، کلمه، خدا، انسان در تولد اوست. همین فکر را در انجیل لوقا می‌یابیم: «اگر کسی که راهنمای شماست به شما بگوید که ملک پادشاهی (ملکوت) در آسمان است- ولی ملکوت در داخل شماست و در خارج شماست.»

آنچه که گاه به شکل «سفر» گاه به شکل ملاقات با «دیگری» و گاه چون جلوه ذات باری‌تعالی، روح، جان، روان جلوه می‌کند، می‌تواند یک ریشه داشته باشد. این ریشه همزمان در ماست، پاره‌ای از کتاب حافظه ما و نیز خارج از ماست، در میراث جمعی انسانی قبل از حافظه ما و نیز خارج از ماست، در میراث جمعی انسانی قبل از اختراع کلام. دسترسی به این ریشه (حوک) مسافرتی است، ملاقات دیگری است از «دنیای دیگر»، ذاتی خارج از زمان و مکان. فرضیه را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد، حافظه‌ای در ما خانه دارد، دسترسی به این حافظه موضوع یک مسافرت احتمالی است. به همین دلیل است که از نشانه‌ها، اصوات، رنگ‌ها و غیره استفاده می‌کنیم.

«... ولی - خیال - عاملی روحانی است، پوشش لطیف روان و عنصر موزیک، که از این عامل رنگ‌ها، صداها، و عناصر موسیقی ساخته می‌شوند. (ضمیمه یک- ۲) به عبارت دیگر «چیزها نه در دنیای قابل درک، از طریق حواس خارجی، نه در دنیای تخیلی می‌گذرد بلکه در «جهان خیالی»، جهانی که به عنوان عضو هماهنگ در انسان لطیفه را دارد.» (ضمیمه یک- ۶).

جای پای مفهوم جهان خیال را از فرهنگ زرتشتی تا زمان اشراق ایرانی پیگیری کنیم: «مدتی است طولانی که «فلسفه رسمی» گرفتار در دام علوم مثبت، تنها دو مبنای شناخت را مجاز می‌شمارد: درک از طریق حواس که اطلاعات را تولید می‌کند و مفاهیمی که قوانین حاکم بر این اطلاعات را تولید می‌کند.» (ضمیمه یک- ۱) قابل توجه است که در هر دو دنیای حواس و دنیای مفاهیم، ابزار کلمه است. با این حال در میان درک از طریق حواس، و قشرهای عقلایی جایی خالی است. چیزی که میان این دو می‌توانست جای بگیرد، و جای گرفته است، تخیل فعال یا «تخیل

عامل». جای خالی میان این دو جهان نیست، بلکه قبل از آنهاست، قبل از اختراع کلمه، کلمه‌ای که احساس و مفهوم را قالب می‌دهد. «تخیل فعال یا تخیل عامل، ابزاری جهت نشان‌سازی تخیل یا غیرواقع یا اسطوره‌ای یا آینده‌نگاری نیست. یک جهان نمی‌تواند بر کسی آشکار شود یا شناخته شود تا زمانی که برای آن نامی نیافته‌ایم» (ضمیمه یک- ۱) به عبارت دیگر، حضور وقتی وجود دارد که نام بیابد. درباره خلق جهان توسط خدا آیه‌ای از قرآن می‌گوید: «کن فیکون» باش و همین بود. «نام کلیدی جهان خیال به تمامی شبکه مفاهیم دستوردهنده فرد و آنچه به شناخت او مربوط می‌شود از قبیل درک تخیلی، شناخت تخیلی، و خودآگاه تخیلی دستور می‌دهد» (ضمیمه یک- ۱). این عبارت نشان‌دهنده مشکلی است در یافتن کلمات دقیق. از طرفی میان مفاهیم جهان خیال و جهان خودآگاه تخیلی، مرز دقت را می‌شکنند. چگونه این آگاهی درونی را یا (خودآگاه تخیلی) را با این جهان خارج (جهان خیالی) مربوط سازیم؟ حوک، حافظه‌ای در ما که تصویری از خارج را به همراه دارد: جهانی خارج از دریافت انسانی یا اَبَرآگاهی درونی. هانری کربن دید مزدایی را در این عبارت خلاصه می‌کند: «در انرژی حیاتی انسان، تفکری است، جایگاه «اسپاشا ارمیتی»، در این فکر، کلامی است. جایگاه «اشی آتوهی»، فرشته‌ای مونث (خواهر داینا) و در این کلام، عملی است. جایگاه داینا در طرح مقدس سه‌گانه زرتشتی. پندار، گفتار، رفتار. سه فرشته توانای زنانه وارد شده‌اند.

به مثلث، پدر- پسر- روح القدس نزدیک می‌شویم، جایی که پدر درایت تفکر، روح القدس کلام و پسر عمل را نمایندگی می‌کنند. عرفای اسلامی مفهوم روح القدس را چون فرشته نگهبان به‌کار می‌گیرند. این مفاهیم ما را به «حوک» باز می‌گردانند.

در فرهنگ‌های نزدیک به زمانه اسطوره‌ای، وقوف بر حضور «کلمه- خدا» روشن‌تر از امروز بوده است. تصور «من»، من آسمانی نشانه‌ای است از دوردستها که ما را به حضور «من دیگری» غیر از «من» رهنمون می‌سازد.

آیا از طریق تفکر یا از طریق حفاری است که می‌توان امید داشت به رد این بهشت درونی، این زمین مینوی در مرکز جهانی که نگهدارنده جوهر بدن‌ها در روز واپسین است، رسید. در حالی‌که تعریف «درون اَبَرالگو ARCHETYPE از نظر ولتر اینست: «جهانی که به روایت افلاطون از جنس فکر درست شده و همیشه در مرکز مغز قرار دارد.» هانری کربن اسطوره ایرانی را به دید زرتشتی پیوند زده و ما را به اشراق ایرانی می‌برد. «در ایران قرن 12 میلادی، سهروردی، فلسفه نور و فرشته‌شناسی ایران قدیم را دوباره برپای می‌دارد، طرحی که ارائه می‌دهد، بر اساس جهان اشکال خیالی، جهان واسطی که پدیده‌ها را به نشانه‌های روحانی تبدیل می‌کند، به‌همین دلیل جهانی است که از این طریق رستاخیز بدن‌ها عملی می‌گردند.»

این نکته را با برگرفته‌ای از رساله انسان کامل علی همدانی- عارف ایرانی خانه می‌دهیم. «در هر پاره انسان پاک‌شده، پاره مخالفی می‌اندیشد که هماهنگ اوست، چرا که هیچ‌چیز نمی‌تواند به‌وسیله همزادش دیده شود. بنابراین هنگامی که، نماد اشراقی پاک شد در او همزادش را می‌سازد به‌همین طریق برای جان و قلب و روح و... تا نهفته خفیه تا جایگاه درونی که پرده‌برداری می‌شود. نهادهای جاودانی که بیان‌کننده او هستم، من صدای اویم...»

حضور حافظه و رای کلمات: «حوک» به شکل‌های گوناگون خود را نشان می‌دهند: من مینویی، فرشته نگهبان، حضور غیب، حضور والا، روح القدس، انسان جهانی، فرشته فیلسوف، نهاد کامل، عقل فعال، فرشته دانش، هوش فعال، فرشته انسانیت، انسان نور، راهنمای نور، همزاد معنوی، راهنمای غیبی، شاهد مینوی، نجات‌دهنده و راهنمای روحانی، عنصر دید درونی نفس.

بررسی هرکدام از این نام‌های پدیده «حوک» از ظرفیت این مقاله خارج است، ولی می‌توان به‌گونه‌ای این نام‌ها را با مجموعه تعاریف روانکاوی دوران معاصر مقایسه کرد. تعریف مختصر «نفس- درون» در نگاه عرفای اسلامی- ایرانی سه بعد دارد:

- نفس اماره، نفس پست، آن‌که فرمان می‌دهد.
- نفس لمامه آن‌که اخطار می‌دهد، انتقاد می‌کند.
- نفس مطمئنه - نفس مصلح.

هانری کربن تأکید می‌کند: «اصرار ما براساس جلوگیری از هرنوع درهم آمیزی مفاهیم برای آنست که مطلبی در این‌جا بدون گریز است. مشکل است که در واقع سه مفهوم نفس اماره، لمامه و مطمئنه را به‌شکلی در قالب «خودآگاه» و «ناخودآگاه» بگنجانیم». در عوض مفهوم

«آبرآگاه را به‌کار می‌گیرد،» از طرف دیگر، این جان انسانی، چون نور خودآگاه در تاریکی آبرآگاه می‌دمد». آبرآگاه: پدیده‌ای ناخودآگاه که به‌عنوان عامل عملکردهای فعال ذهنی است. این تعریف آبرآگاه را به ناخودآگاه پیوند می‌دهد. ولی امکان درک بیشتر را به‌ما نمی‌دهد. اگر به مفاهیم روانکاوی، نهاد، من و من برتر مراجعه کنیم، به تشابهی تقریباً بین مفاهیم عرفانی و مفاهیم روانکاوی می‌رسیم. نهاد مجموعه تکانه‌های خودآگاه یا پنهان شده درونی آن‌چه که در فرد، بدن را با واقعیت تطبیق می‌دهد، تکانه‌ها را کنترل می‌کند. (نهاد به‌وسیله من برتر محکوم می‌شود).

من برتر: عنصر ساختار روانی که به‌طور ناخودآگاه بر «من» اثر می‌گذارد، چون وسیله‌ای دفاعی بر علیه تکانه‌هایی که در ما احساس گناه به‌وجود می‌آورند. احساس گناهی را که از کودکی به‌وسیله تصویر والدین در ما کشت می‌یابد.

نهاد: می‌تواند به‌عنوان نفس اماره، من نفس مطمئنه و من برتر نفس لئامه باشد. خلاصه درک ما از کتاب انسانی می‌تواند در طرح شمای دو ضمیمه ۳ خلاصه شود.

- 1- لایه حافظه حیاتی. لایه‌ای است که به هنگام تولد با خود داریم. خاطره دوره حیوانی
- 2- لایه حافظه تخیلی، قاره هشتم. لایه: من بی من، جهان خیالی، من آسمانی و اسامی دیگری که عامل من مینوی است که قبلاً نام بردیم.
- 3- لایه حافظه صوتی: لایه مرزی قبل از تولد کلمه.
- 4- لایه حافظه کلامی: منطق- خدا- کلام.
- 5- لایه حافظه مفهومی- قسمت هوش.
- 6- لایه حافظه بعدی، آینده، شاید یک روز.

اگر به بسط تئوری روانکاوی مراجعه کنیم، به برش دیگری از این کتاب می‌رسیم (شمای سه، ضمیمه ۳). این توضیحات بسیار خلاصه شده‌اند و نیاز به بسط عمیق‌تری دارند، به‌خصوص در زمینه‌های زیر:

- تحلیل مفهوم بهشت در مجموعه اسطوره‌شناسی انسانی.
- تحلیل مفاهیم مهر، نور، زمان و مکان.
- تحلیل عمیق‌تر مطالب طرح شده به وسیله تجربه بازگشتگان از مرگ جسمی.
- تحلیل کارکرد سیستم اداره داده‌هایی که انسان‌ها تا کنون اختراع کرده‌اند که به روایتی دیگر به‌ما امکان می‌دهد این کتاب را بهتر بفهمیم.

## ضمیمه یک

1. Henry Corbin: Corps spirituel et Terre Céleste de l'iran Mazdéén à l'Iran chiite, chez Buchet/Chaste- 1979.
2. D. Chayegan: Henry Corbin, La topographie spirituelle de l'islam iranien, chez La Différé- 1990.
3. R'yhehan: "Le jasmin des fidétes d'amour", chez Librairie d'Amérique et d'Orient- 1981.
4. H. Corbin: L' imagination créatrice dans le soufisme d'Ibn Arabi, chez Aubier- 1958.
5. J. P. Persigout: Dictionnaire de mythologie celte, chez Du Rocher- 1985 et 1990.
6. H. Corbin: L'homme de lumière dans le soufisme iranien, 2ème édition, Paris, chez Médicis- 1971.
7. L. Massignon: Le Divan de Hallage, chez Le Seuil- 1981.
8. F. Le Roux: La civilisation celtique.
9. Pierre Javanovic: Enquête sur l'existence de l'angle -gardien, chez Filipacchi.

## ضمیمه ۲

مراجع اسامی

- 1- شهاب‌الدین سهروردی- شیخ اشراق

شیخ اشراق در ۱۱۵۵ میلادی در ایران متولد شد و در سال ۱۱۹۱ به فتوای مراجع مذهبی شهید شد. کار بزرگ زندگیش در واقع دوباره خوانی اسلامی و اشراق اسلامی مراجع قدیم ایران بوده است. آثارش اسامی افلاطون و زرتشت را در متافیزیک نور جمع می‌آورد. جایی که افکار افلاطون در فرشته‌شناسی زرتشتی تعبیر می‌شوند.

2- محیی‌الدین بن عربی. در موریس اندلیزی در ۱۱۶۵ متولد شد در ۱۲۴۰ در دمشق فوت شد و یکی از بزرگترین عرفای اشراقی است.

3- صدرالدین محمد شیرازی، ملاصدرا، آثار او تقاطع افکار ابن سینا، اشراق سهروردی، عرفان ابن عربی و مذهب شیعه است.

4- هانری گُربن در سال ۱۹۳۵ کتابخانه ملی فرانسه او را به انستیتو فرانسه برلن می‌فرستد. اولین ترجمه به زبان فرانسه از هایدگر «متافیزیک چیست؟» را ارائه می‌دهد. سپس مأموریت ترکیه و ایران می‌یابد. بخش ایران‌شناسی انستیتو فرانسه را بنیان می‌گذارد. «جریان‌های اساسی حرکت فکری اسلامی ایران از اولین روز تا دوره صفویه» عنوان کتاب تاریخ فلسفه اسلامی در ایران اسلام، در چهار جلد که به متفکرین ایرانی، شیعه اسلامی و عرفا اختصاص داده شده است از اوست. فوت او در پاریس ۱۹۷۸ میلادی.

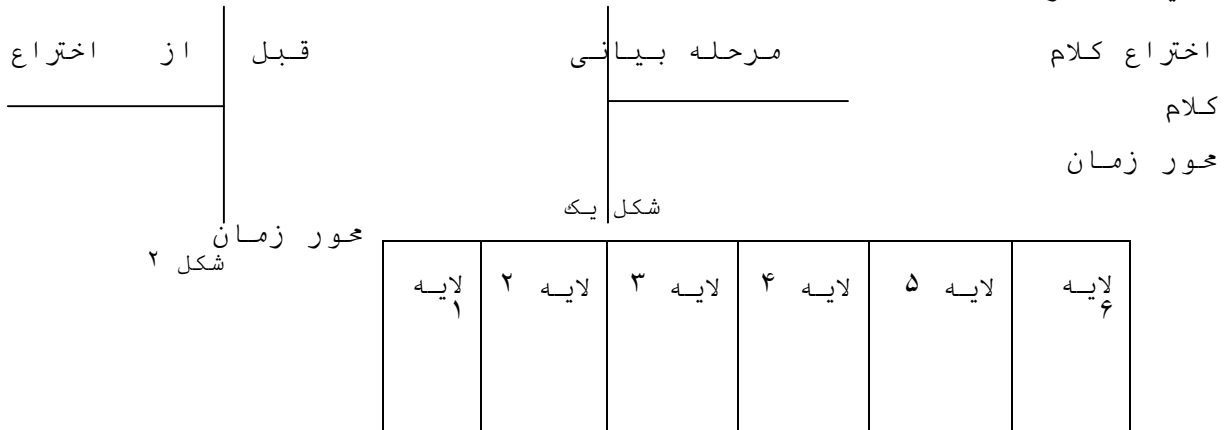
5- داوود قیصری. اصل او به آناتولی بازمی‌گردد و در قاهره زندگی کرده است. یکی از بزرگترین عرفای قرن ۱۴ میلادی است که در ۱۳۵۰ میلادی فوت کرد. معروفیت او به خاطر شرحی است که بر کتاب «فصوص» ابن عربی نوشته است.

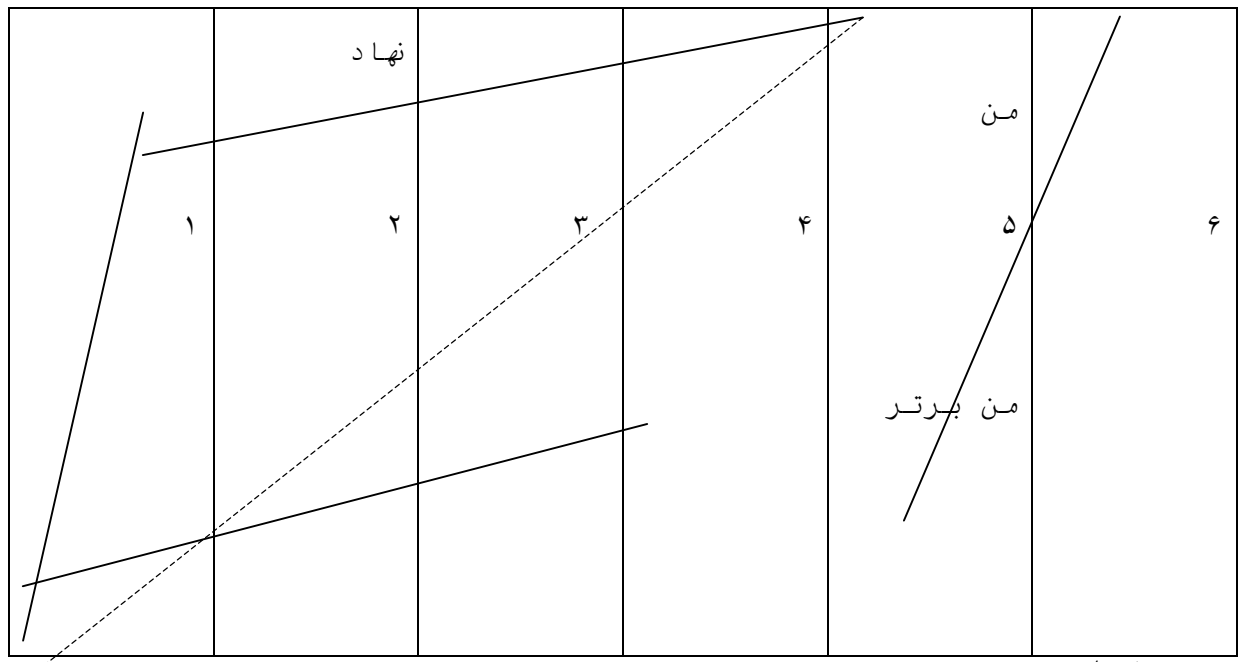
6- نجم کبری در ۱۱۴۹ میلادی به دنیا آمد. بخش اولیه زندگی‌اش به مسافرت گذشته. در ۱۱۸۴ میلادی به خوارزم آمده است و سپس در آسیای مرکزی فعال می‌شود. مرگ قهرمانانه او به هنگام حمله مغول صورت می‌گیرد.

7- روزبهان بقلی شیرازی. علی محمد بن علی نصر روزبهان در فسا در ۱۱۲۸ میلادی به دنیا آمد. مرگ او ۱۲۰۹ میلادی است.

8- حلاج. ابو مجید حسین بن منصور حلاج در ۸۵۷ میلادی متولد و در ۹۲۲ میلادی فوت کرد. معروفیت او به خاطر عشق به ابدیت است که به عنوان «کفر» محسوب می‌شده است.

ضمیمه شماره ۳





شکل ۳

محور زمان